

شیاد و شیادی در سیاست

قسمت اول

شیاد به معنی "حیله گر"، "نیرنگ باز" و "ریاکار" آمده که از نظر دستور زبان "صفت" میباشد. در فارسی فرون وسطی واژه "شیاد" را "محتال" معنی کرده اند. محتال از جانب پرست های مسیحی به "شماس ها (راهبان آئین شمس پرستی یا آفتاب پرستی) اطلاق میشد. در بودیزم معادل آن "شمن" است. اگر چندشمس پرستی در حقیقت امر اولین آئین یکتا پرستی (مونوتئ ایزم) است ولی معلوم نیست که این آئین چطور تا قرون هفتم و هشتم میلادی باقی مانده و تا کنون نشین (سلطنت نشین) های کیف، رستوف، سمارا و قفقاز رسیده بود. شمس پرستی اصلاً آئین مصری است و ریشه در سالهای 1300 - 15000* قبل از میلاد یعنی عهد مس در تاریخ، دارد. این کیش که به واسطه فرعون آمن هوتب چهارم که در تاریخ و باستانشناسی بنام اخناتن شهرت دارد به وجود آمد. اخناتن معتقد بود که تمام جهان به واسطه یک آفریدگار خلق شده و این خدا بامدادان بر عرشه زورق زرینش (آفتاب) می آید و بعد از ملاحظه امور جهان شب هنگام بر میگردد و به استراحت میپردازد. با استراحت کردن او جهان تاریک میشود. او تمام انسانها مخلوق این خدا (آتن) میدانست و همه را یکسان و برابر میداند از همین دید بود که او برده ها را از معادن نوبی باز خواست و زنجیر را از دست و پا آنها برگرفت و همه را آزاد کرد. زمینهای خدای "آمن" را که در اختیار اشراف و راهبان معابد آمن بودند تصرف کرده و به برده ها و افراد دیگر داد. این فرعون انقلابی و نابغه نمیدانست که انسانها در همه زمان به اهمیت آزادی پی نمیبندند. آزادی و آزادی طلبی نیاز به آگاهی دارد. وقتی جامعه به آگاهی سزاوار درک آزادی نرسیده باشد، آزادی معنی ضرور بودن تاریخی اش را در نمی یابد. اخناتن هزاران برده گوش و بینی بریده را از معدن مس نوبی (نوبیا- صحرای درحاشیه شمالی صحرای بزرگ آفریقا) به طبرس خواست و آنها را آزاد کرد. صد هাজার برده را از مزارع زمین های آمن فراخواند و آزاد کرد. به شبانان و باغداران آمن گفت که به برده هائیکه برای آنها کار میکنند سهم مساوی با خود بدهند. لشکر کشی و جنگ را ممنوع قرارداد، خونریزی را تخریب مخلوق آتن خوانده و جلادان دربار را معزول کرد. ارتش مصر را از حواشی مرز سوریه (آمورو) فراخواند و به شویلیولیوما پادشاه مستبد هاتیت صلیب طلائی فرستاد. (هاتیت ها امپراطوری بزرگی بودند و در سرزمینی که امروز ترکیه نامیده میشود زندگی میکردند. آنها آهن را کشف کرده و این برتری را در تهیه سلاح بکار گرفته و امپراطوری بزرگی را که با امپراطوری مصر همسری میکرد به وجود آورد. هاتیت ها بارها بقصد بر انداختن امپراطوری فرعون مصر لشکر کشی کرده و جنگ معروف قادس یا قادسیه تاریخ یکی از این جنگ های بزرگ میباشد. پایتخت هاتیت هاشهر ختوشایا، Hattusha هتوس بود که امروز بنام "بوگزکلی Boğazkale یاد میشود و در ترکیه میباشد).

اخناتن از جائیکه غلامان را آزاد و لشکرکشی های مصر را متوقف و زمین ها و باغ های میوه خدای آمن را تصرف و امتیاز راهبان و آخندهای معبد آمن را از آنها باز گرفت خود را در دل اکثریت عظیم توده ها جای دادولی از اینکه ارتش ستون فقرات سیادت طبقاتی است، سازمان نظامی و امنیتی را برهم زد. این خطای عظیم سازمان قدرت را بی دفاع گذاشت. او تصور میکرد که مردم از خدایی که اینقدر مهربان و خوب هست به دفاع برمیخیزند و این نیز یک دید غلط بود، زیرا مردم در هیچ زمانی بدون سازمان یا حزب پیش آهنگ و ارتش متعلق بخود از منافع شان بدفاع برنمیخیزند. فرعون اخناتن اشتباه دیگری را که مرتکب شد تعویض خدای جبار و استعمارگر آمن با خدای کمتر زرگو و استعمارگر آتن بود. بدون ارتش و سرنیزه اینگونه ایده های "زیبا" به سد ریگی ای میمانند که در مقابل منافع طبقات و مبارزه بر سر سیادت یک روز هم نمیتوانند دوام بیاورند. برده های که آزاد شده بودند در اولین روز آزادی شان به چور و چپاول شهر طیس دست زدند. بر زنان اشراف و دختران سادات جامعه تجاوز کردند. بر دره سلاطین (جائیکه فرعون ها را دفن میکردند یا آمانپترا) یورش بردند و طلا و موس قبور مرده ها را به تاراج بردند. بر سر زنان سوری، بابلی، میتانی، خیبری و مصری که در عسرتکده های شهر طیس کار میکردند، تاختند و آنها را مورد تجاوز به عنف قرار دادند. راهبان معبد آمن میگفتند که "این خشم آمن است که بر ما نازل شده" و راه علاج آن برگشتن به پرستش نظام قبلی است که آمن آنرا توصیه کرده. فرعون مجبور شد جنرال هورم هب را دستور بدهد که آرامش را برقرار سازد. سربازان هورم هب هفته های متوالی به قصابی و از سر آویزان کردن شورشیان مصروف بودند. فرعون اخناتن طیس را به دلیل بوی بد و عفونت مزمن ترک گفته و شهر جدیدی را که "امرانک" نام داشت در دل صحرا بنا ساخت. او سرانجام از انقلاب کردن عاجز شد و برادرش اوراز هر نو شانیید و کشت.



بعد از او دامادش (توت آنخ آمن یا توتا خامون) را که هنوز یک طفل بود بر سریر سلطنت نشانند و با مرگ او پسر جنرال "هورم هب" یا "رامسیس اول" به قدرت رسید و دوره سلطنت متوسط فرعونه پایان یافت. اما شمس پرستی به دلیل ریشه عمیق انقلابی که با آن رابطه میگرفت نمرد، غلامان فراری ای که به صحرای سینا و از آنجا در جوار دریای مرده ورودارن آمدند) اسرائیل کنونی) ایده خدای یکتا را با خود آوردند و ایده خدای یکتا به واسطه تجارهای هندی و میتانی به هند آمد و در آنجا به شمس پرستی تقلیل یافت، امروز مورخین مشغول تحقیق اند که بدانند "شمس پرستی چطور از یکتا پرستی

جداشد و چگونه وارد سرزمینی شد که اکنون "روسیه، اکراین و بلاروس نام دارند؟ زیرا بعد از انقراض سلسله دوم فراغنه سلاطین میثانی نیز منقرض شدند و بین بابل، هاتیت ها و مصر تقسیم گردید.

سوسیالوژیست هامعتقدانده "شماس ها" (راهبان آئین شمس پرستی) "بیشتر از 2000 سال توانسته اند این کیش را حفظ کنند. اگر چندان تئوری که در آن نقش دیترمینانت (زیربنای مادی) در نظر گرفته نمی شود پادروها بنظر میرسد، اما باید گفت که برخی از عناصر در یک دیدگاه از دیدگاه های دیگر بعاریت گرفته میشود. این عناصر عاریتی علیرغم داشتن نقش میکانیکی بحیات آن دیدگاه امداد میرساند. این حقیقت در مورد مکتب های معاصر فکری نیز صدق میکند. سوشیولوژیست هابه همین دلیل معتقدانده یکی از علل زنده ماندن شمس پرستی در کنار ادیان دیگر "شیادی" و فرصت جوئی "شماس ها" بوده است. میگویند: یک شماس در روز اول ورودش به دبستان این آئین می شنود که به او میگویند "از این امروز بعبعد تا تونزنده هستی معلم تومار، کیوتر، گوسفند، روباه و سگ میباشند. تو باید مثل روباه مکار، مثل مار آرام، مثل کیوتر معصوم، مثل گوسفند بی عقل و مثل سگ وفادار باشی".

از اینجاده میشود که شیادی بواسطه اقشار و طبقات حاکمه جامعه از حالت یک "خصلت فردی" بمتابه یک ابزار سیاسی انکشاف می یابد و "فروماگی"، "دنانت" و "توطئه گری" تجسد عینی می یابد. لنین کبیر که شاید بزرگترین نیردکننده تاریخ مبارزات پرولتاریا با انواع اپورتونیزم و ریزیونیزم باشد، شیادی را با تمام معنی و مفهوم سیاسی آن در وجود اپورتونیست های بین الملل دوم و اپورتونیست های روسیه تشحیص داده و بادقت حیرت انگیزی در همین مواردواژه های "دون صفت"، "فرومایه" و "حیله گر" را بکار میبرد.

باری، در تاریخ، "شمن ها" و "شماس ها" حیله گران حرفوی بودند، آنها تعلیم حیله گری را فرامیگرفتند و آگاهانه ذهنیت و کردارشان را برآموزه های معابد شان عیار میساختند. آنها پیشوایان ایدئولوژی یک نظام بردگی و فئودالی بودند و در پیشگاه اربابان برده دار، سلاطین قهار، سینیور ها، و اسال ها و کنیاز ها بطور اتوماتیک نیرنگ باز، حیله گر، مکار، موش مرده و شیاد می شدند (تجسد این اوصاف را در کریم خلیلی، شیخ آصف محسنی، محمد محقق و سایر اینگونه افراد ببینید). اما در مقابل برده ها، کنیزها، سرف ها و استاکاران و پیشه وران دوره گرد به حاکمان قسی القلب، بی رحم، جبار و مستبد تبدیل میگردیدند. آنها در دربار زورمندان فئودال خود شناس، حلیم، حوصله مند، رو بخاک و متواضع بودند در حالی که در مقابل استعمار شونندگان و مظلومین تحت ستم به افراد بددهن، بدخو، فحاش، بی ادب و حتی قلدر تبدیل میگردیدند. به این قسم "شیادی" عبارت از خوی و خواص محتالی و قساوت "همزمان" است. از همین دیدگاه است که میگویند "شیادی، منش کنش انسانی است که یک طرف آن حیله گری و طرف دیگر آن قساوت میباشد. (واسیلی و اسیلیان- مورخ و شرق شناس اتحاد شوروی- 1930).

اما از جاییکه خوی و خاصیت مردم هر منطقه دنیا بخشا ریشه در تاریخ سیاسی آن مردم دارد، مردم افغانستان نسبت به گذشته خونبار هزاران ساله شان از افراد "شیداد" متنفر اند. کسی که اینجا از انقلاب دم میزند و آنجانوحه بی بی زینب را میخواند، اینجا لائیک و بی خدا است ولی آنجا توضیح المسائل خمینی را تدریس میکند و حتی خود عملانشان میدهد که "استبراء" چیست، نزد این مردم به اندازه یک خس هم ارزش ندارد. مردم این سرزمین در گام اول خواص مقاومت جوئی و آزادی طلبی را در حرف هر کس جستجو میکنند و زمانی که خصلت دوروئی، مکاری و فریبکاری را در وجود کسی ببینند بر او اعتماد نمیکنند. به همین دلیل "شیدادی" در افغانستان معادل است با ساز هر دشمن رقصیدن و شخصیت و شرافت مقاومت کردن را نداشتن.

مجید کلکانی فقید این صفت نفرت انگیز را فقط به بیرک کارمل اطلاق کرده و حتی حفیظ الله امین و نور محمد تره کی را هم "شیداد" نگفته است. اما بدبختانه آن فقید با معیارهای مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم کار نمیگیرد و نمیدانست که شیدادی کرکتر اپورتونیزم است. این تنها بیرک کارمل نبود که این صفات را داشت، بلکه اپورتونیست هائیکه از بطن اکونومیسم سازمان رهائی و آوانتوریزم ماجراجویانه سامابیرون زده اند، بدتر از بیرک کارمل شیدادند. ما چند نمونه از شیدادی این اپورتونیست ها، ریزونیست ها و تسلیم طلبان را در اینجا نقل میکنیم.

1- برخورد با شخصیت فکری مجید کلکانی فقید

در این هیچ جای بحث نیست که ما همیشه به مجید کلکانی فقید به حیث یک انقلابی میهنپرست که در تاریخ این سرزمین نظیر ندارد، احترام قایل هستیم. او یک وطنپرست بود و صادقانه در راه آرمانش رزمید و با شرافت یک انسان بزرگ شهید شد. بعد از مرگ مجید همیشه سامائی هابه او همان احترامی را قایل بودند که میباید داشتند و او را وشایسته اوست. او را آخند درو یزه، پیرروشان، سالار شهیدان، اسطوره، آغصاحب، سید جمال الدین، آفتاب و غیره می ساختند. تا زمانی که برادرش زنده بود، او نیز با این روش بزرگداشت مجید شهید مخالفت نکرده و در سایه برداشت های پوپولیستی و عامیانه از مجید زندگی میکرد. اما مخالف اینگونه تعریف ها و توصیف ها بودیم. زیرا ما از دیدگاه کمونیستی به قضایا و از آنجمله به مجید فقیدی بینیم. ما می گفتیم که از آخند درو یزه تا سید جمال الدین همه و همه روشنفکران و ملاحی درباری و اهل هاب و ناب قصرهای شاهان و شهزادگان خون آشام ممالک اسلامی بودند. آنها بطور کل نمایندگان فکری نظام فئودالی افغانستان و حامی ایدئولوژیک استثمار دهقانان بودند در حالیکه مجید شهید نماینده فکری بورژوازی ملی بوده و بخلق افغانستان تعلق دارد نه بطبقات حاکمه آن. مجید از نظر معتقدات مذهبی یک انسان لائیک و بی خدا بود در حالیکه آنهایی را که شمانام میبیرید همه و همه مسلمانان متدین و خداپرستان حقیقی بودند. و اینکه مجید را اسطوره می سازند هم نادرست است، زیرا اسطوره در ادبیات و تاریخ مبهم ترین شیئی میباشد. اینکه او را سالار شهیدان می گویند هم غلط است و از طرز تفکر عقبمانده

ناسیونالیستی سامان‌شامی‌گیرد. این طرز تفکر جهان "بی طبقه و بی سالار" رانمی شناسد و "سالار" و "پیاده" راحتی در عالم مرده هاهم صادر میکند. بنابه این دلایل وده هادلایل دیگر ما با توصیف و تعریف سامانی ها مخالفت می‌کردیم. و بارها در سال های 1997-2001 در نشریه "موج" مورد انتقاد قرار دادیم.

اما از جایی که القاب "پیر" و "سید" و "میر" و "حضرت" و "ایشان" و غیره به نظام کاستی دوران بردگی- فئودالی تعلق دارند و اینها کاستهای استثمارگری اند که در کنار اربابان فئودال و برده داران خونریز اکثریت عظیم جامعه را بفرمان "آسمان" در خون شان غسل میدادند، "آغا صاحب" خطاب کردن یک سامانی به مجید فقید چندش نفرت انگیزی را بر اعضای یک کمونیست آگاه تولید میکند. انسان ها در صورت ضرورت به احساس اشمزاز و چندش با تمام نفرت انگیزی آن هانیز عادت میکنند و ما نیز وقتی دیدیم که شیر آهنگر و سیدحسین موسوی (شمن های ساما) خود را هبان این مراسم اند، با این امید که روزی تاریخ مجید فقید را در جای حقیقی اش قرار دهد، ناگزیر از نقد این برخورد خرد کننده به مجید فقید باز ایستادیم.

در سال 2009 بود که دیدیم سیدحسین موسوی زیر نام احمد برومند مار ابرو رگبار فحش گرفته که چرا مجید کلکانی را کمونیست کبیر نگفته ایم و رفیق اکرم یاری را که هزاره است کمونیست می گوئیم. یک چنین حرفی از دهن کسی که سال یکمرتبه مجید فقید را "ملا مشک عالم"، "پیر روشن"، "آخند روپزه"، "سید جمال الدین" و غیره میسازد اگر مسخره بی مزه ای نباشد، بدون شک ژست سفیهانه ای است که بدتر از "نمایش استبراء" در بازار ذهنی جنبش چپ افغانستان ارائه میشود. سفته گی زمانی به حد اشمزاز انگیز و تنفر میرسد که آدم فراموش میکند هاسال خود مجید فقید را با اسالیب ارتجاعی و القاب رهبران جامعه فئودالی تعریف و توصیف کرده و اکنون از ما میخواهد که چرا اورا کمونیست نگفته ایم!!!

ما اعتقاد داریم که رفیق اکرم یاری کسی هست که جنبش دموکراسی طلبی افغانستان را سمت و سوی پیگیر انقلابی داد. قبل از رفیق اکرم یاری افراد زیادی در راه دموکراسی گام نهاده بودند ولی رفیق یاری دموکراسی طلبی خلق افغانستان را با الهام از مارکسیزم- لنینیسم- مائویسم و به ویژه انقلاب کبیر فرهنگ پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون تحت هژمونی پرولتاریا مطرح ساخت و از آن در داخل سازمان جوانان مترقی در مقابل شیادان اکونومیست، سنتریست و انارشویست بطور قاطع دفاع کرد. ما بیشتر از این هیچ چیز دیگر در مورد رفیق اکرم یاری نگفته و نمی‌گوئیم زیرا یقین داریم که تنها همین کافی است که نام اورا تا زمانیکه خلق افغانستان تحت رهبری طبقه کارگر در روشنائی مارکسیزم- لنینیسم- مائویسم مبارزه میکنند- به درفش سرخ پرولتاریا مبدل سازد. و تا زمانیکه در افغانستان جامعه طبقاتی حاکم است، نام رفیق اکرم یاری گاهی به نجوا و زمانی با فریادهای زمین لرزه مانند بر زبان خواهند آمد. و هزاره ساختن رفیق اکرم یاری که امروز هم از طرف ناسیونالیست های هزاره و هم از طرف ناسیونالیست های تاجک (بطور اخص- ساما) ادامه دهندگان) به خاطر کوچک ساختن او عملی میشود، سرنوشت غم انگیزی است که ایادی بورژوازی به روزگار تمام رهبران پرولتاریا آورده و می آورند. بورژوازی آلمان در زمان

حیات مارکس اورا "یهود" میگفتند ولی بعد از مرگ او بیشتر از همه از "مارکس آلمانی" حرف میزدند. امروز استالین در روسیه قهرمان ملی روس هاشده و از هر روس که عکس استالین را در روز اول ماه مه حمل میکند بپرسید که استالین کی بود میگوید یک روس بزرگ بود! و ننگین ترین عناصر بورژوازی مانند خاقان های جدید چینی وقتی حرف بر سرمائوتسه دون می آید فی الفور اورا مائوتسه دون "چینی" میسازند. در جهانی که بورژوازی امپریالیستی بر آن حاکم است نباید تقاضا داشت که عناصر ردیل ناسیونالیست رهبران طبقه کارگر ممالک را در پوسته تنگ و کثیف ملتی و ملیتی نیاندازند.

امابه سیدحسین موسوی که آغازگر این فحاشی است و به کبیرتوخی که این کارزار سفیهانه را از پیش میبرد دو هر دو میکوشند با "شعار دادن" مجید فقید "راکمونست بسازند میگوئیم که: مابخاطر اینکه فلانی هزاره است اورا راکمونست نمیخوانیم. ماداکتر صادق علی یاری استاد رفیق اکرم یاری رافلا راکمونست نمیگوئیم زیرا حزب کمونست (مائونست) افغانستان اورا متهم به پاسیفیزم کرده است. اگر چندان حزب نتوانسته آنرا ثبوت کند و حرفش در حدیک ادعا باقیمانده ولی ما باز هم اورا کمونست نمیگوئیم. اما برعکس؛ زنده یاد علی حیدر لیبیب، بصیر اخگر، داووسرمد، سیدال سخندان راکه تاجک و پشتون بودند، کمونست های بزرگ این کشور میگوئیم. از نظر مایعنی از نظر علم یک کمونست یکی از اعضای رهبری طبقه کارگر جهان است و کسی که این رسالت را از زمین بر نداشته است شایستگی حمل نام آنرا هم ندارد. به این دلیل معیار کمونست بودن یک فرد "هزاره" بودن و نبودن اونست بلکه عمل سیاسی - ایدئولوژیک اومیباشد. کمونیزم اعتقاد مذهبی نیست که کسی بگوید "من چون مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون را قبول دارم، لذا من کمونست هستم". نه کمونست بودن کار "آمنت بالله و ملائیکاته و کتبه و رسله و... اقرار بالقلب و تصدیق باللسان" خواندن نیست و عمل کمونستی است. رفیق اکرم یاری در عمل ثبوت کرد که کمونست واقعی است و تا آخرین لحظه حیاتش از کمونیزم دفاع کرد.

حالا شما آقایان سیدحسین موسوی و کبیرتوخی لطف کرده بگوئید که شما آن سال ها که رفقای تان مجید فقید را "آخنددرویزه، پیرروشان و ملا مشک عالم میساختند" در کجا بودید؟ لطف کنید نشان بدهید که شما این اهانت هابه مجید فقید را تحمل نکرده و یابه این سازنر قصیده آید؟ چرا امروز مانند کاسه داغتر از آتش ننتها خود "کمونست" شده اید بلکه مجید فقید را هم کمونست می سازید؟

اینست نمونه ای از شیادی ضد کمونستی و ضد انقلابی شما دو اپورتونست تسلیم طلب. تازمانیکه بازار اخوان و "آغاصاحب" و "ملا مشک عالم" و "سیدجمال الدین" و... غیره رونق داشت، شما پشت گردن تانرا هم از اطلاق این بیهوده هابرمجید فقید نمی خاریدید. و وقتی رفقای تان مجید فقید را به بزرگترین عناصر ضد کمونست تشبیه می کردند شما با آنها هلهله و پایکوبی می کردید. ولی امروز که بازار اسلام گرائی ببرکت خیانت های ضد بشری آدمکشان جهادی و طالبی از رونق افتاده یک مرتبه شما زبان تان را می جوید و مجید فقید را کمونست کبیر میسازید و اگر کسی آنرا قبول نکرده فحش و ناسزا دادن به او میپردازید.

در این نمونه شیادی دیده میشود که این دوشیاد به نفس "حقیقت" احترام قایل نیستند و مانند شماس های نیرنگ باز وقتی می بینند که یک جمعیت بزرگتر یک چیز را میگویند، آنها با موش مردگی آنرا تائید میکنند ولی زمانی که می بینند یک اقلیت با حقیقت عریان حرف میزند از قساوت دورویانه و حیل گری دون صفاته کار میگیرند و زبان به فحش و ناسزا گوئی آنها میگویند.

2- پنهان شدن در قبر مرده ها

ماهر زمانی که به افشای ضربات و صدماتی که مشی های ضد انقلابی اپورتونیستی به اشکال، کودتا- قیام، و آنتوریزم، کودتاچینی، عریضه بردن به دربار امپریالیست های اروپائی و خاقان های خاین بخلق چین برآمده ایم، نام یک عده از اپورتونیست های افغانستان که رهبر و عامل اینگونه خطوط بورژوائی ضد پرولتری بوده، خواهی خواهی بمیان آمده است. اپورتونیست ها، رویونیست ها و تسلیم طلبان داد و فریاد را به عرش اعلی رسانیده اند که "ایهالنااس" ببینید! مائونیست ها به شهادی جنبش اهانت میکنند. به آنهایی بی احترامی میکنند که به دست اخوان الشیاطین و باند های های جنایتکار خلق و پرچم کشته شده اند. رهبران جنبش مقاومت را تو هین میکنند!

آنها به این قسم تلاش میکنند ما را از بحث در مورد انحرافات گذشته، انحرافات که جنبش چپ افغانستان را در مرداب کتافات تسلیم طلبی و اپورتونیزم سرنگون کرد، باز دارند.

این "او ایلا" و "سینه زنی" که نمایش دغلکارانه ای از "مظلوم نمائی" شمن ها و "شماس های اپورتونیست مسلکی افغانستان" بحساب میرود، یک مبارزه طبقاتی است. این شمن ها از این طریق ذهنیت های منفی ضد کمونیستی را ساز مانده می کنند و احساسات مغرضانه بورژوائی افراد را به تهیج می آورند و علیه طبقه کارگر افغانستان و جنبش کمونیستی این کشور سمت و سوم میدهند. ضعف عمومی جنبش پرولتری افغانستان به حیل گری این "شماس" های اپورتونیست میدان میدهد. آنها با استفاده از این زمینه هر چه فحش و ناسزا را که یاددارند و هر کسی را که بتواند استخدام کنند بخدمت میگیرند و بر ما حمله میکنند تا ما انحرافات را که ریشه در گذشته دارند بمیدان نیاوریم.

حضرات عالی مقام! چه چیزی در دنیا بدون تاریخ است؟ چه چیزی را می شناسید که اثرات تاریخی را در خود حمل نکند؟ چه چیز سفیهانه تر از اینست که ضعف جنبش را به دلیل آنکه ضعیف کننده های آن مرده اند، مورد ارزیابی قرار ندهیم؟ بسیار خوب آقایان! وقتی شماره غلط این رهبران تان را ادامه میدید و خود را ادامه دهندگان آن میخوانید آیا آنها باز هم مرده اند؟ وقتی شما با افکار و عقاید آنها با منافع طبقه

کارگرو زحمتکشان مبارزه میکنید، آیا آنها باز هم مرده اند؟ اما آنچه ما تاکنون گفته ایم فقط این بوده که "قهرمانان شما با خاطر هائی طبقه کارگر شمشیر نمی زدند". ما فقط گفته ایم که طبقه کارگر "کودتا نمیکند"، ما فقط گفته ایم که طبقه کارگر با ماجراجوئی و آنتوریزم مخالف است و استراتیژی روشنی

برای تصرف قدرت سیاسی دارودکودتا- قیام وبوسه زدن به پاپوش های اشرافیت فئودال بخشی از این استراتژی نیست. مافقط گفته ایم که طبقه کارگر با علم کار میکند و علم با هر مذهب و ماور الطبیعه در اختلاف قرار دارد و هیچ "دینی در قبال تبلیغ احکام هیچ دینی" را حمل نمیکند. کجای این حرف ها توهین به پیشوایان شماست؟ مادر کجا مانند شما "دور دسترخوان کسی" را فحش داده ایم؟

شما بهتر است نشان بدهید که ما اشتباه میکنیم وثبوت کنید که حق باشماست. با فحش دادن هیچکس نمیتواند نمدسیاه را سفید بسازد. شما حضرات اپورتونیست ها و ریزیونیستهای داخل جنبش چپ افغانستان را کمونیست میسازید و به اینقسم دیدگاه بورژوازی را دیدگاه کمونیستی جلوه میدهید، آیام کمونیست هاق نداریم بگوئیم "نه اینهائی را که شما کمونیسم میگوئید، با کمونیسم جزواژه های معین دیگر هیچ ارتباطی ندارند. اینها افراد کمونیست چه که حتی شبیه کمونیست هم نبوده اند و کارشان فقط چندواژه، چنداصطلاح و چند شعار کمونیستی را با کمونیسم در مشارکت دارندنه اهداف، استراتژی، نه اسلوب کار و سرانجام نه ایدئولوژی کمونیستی را. شما دریوزه گری و NGO بازی و آستان بوسی امپریالیست های فرانسه، آلمان، ایتالیا و خاقان های جدید چینی را "رهبری جنگ مقاومت" میخوانید، آیا ما حق نداریم بگوئیم که نه، این تلاشی میهنفروشانه ای بود از جانب رهبران شما برای تعویض زنجیر اسارت خلق افغانستان. شما با حیل گری ونیرنگ بازی به زیر پوست پیرمورو، رژه دوبره، سیهانوک، هلموت کول، ظاهر شاه و برخی از مرتجعین افریقائی و... غیره خزیدن را "افتخارتان میخوانید" و با بوق و کرنا آنرا اعلام میکنید تا زنان شهرت طلب و استفاده جورابه اطراف تان جمع کنید؛ آیما حق نداریم بگوئیم که "رهائی زنان از طریق به زیر پوست مرتجعین جهان سوم و لردهای امپریالیست خزیدن امکان پذیر نیست؟ و این خائنین و مرتجعین عاملین درجه اول اسارت زنان بوده وهستند؟

آقایان! اگر پای ایدئولوژی و سیاست رهبران شما در میان است چرا از آن خط و افکار با بحث های علمی دفاع نمیکند؟ چرا نقد علمی و اصولی ما را بر انحرافات ضد انقلابی آنها توهین به آنها می خوانید؟

این "سنگ گرفتن در قبر مرده ها" جز استفاده بردن شیادانه از عنعنات فئودالی حاکم بر ذهنیت مردم چیز دیگری نیست. حقارت و خواری "ادامه دهندگان" زمانی هویدا میگردد که هیچ منطق و برهانی را نمیتوانند پیدا کنند که گردن خود را بر رهبران شان را از قضاوت تاریخ برهانند. فکر کنید که چه کسی میتواند از خط کودتا- قیام، ماجراجویی چنداول، اسلام گرائی، سربر آستان اتحادسه گانه مالیدن، کودتاچیدن در بالا حصار و... غیره دفاع کند؟ آنها هیچ صورتی قادر نیستند که بگویند چرا رهبران شان عامدانه و آگاهانه بر مبارزه طبقاتی پشت پاز دند و سیاست مارکسیزم زدائی را اعمال و اسلام گرائی را ترویج داده و حتی تعهد سپردند که "دین شان را در تبلیغ احکام دین مقدس اسلام ادانمایند".

برخی از آنها مانند "سازمان انقلابی افغانستان" که به مفهوم واقعی کلمه "کودن های بیسواد" هستند با فشاری شان بر انحرافات خائینانه دکتر فیض و یارانش آنرا بیشتر مفتضح میسازند، ولی اپورتونیست

های کارکشته (سید غلام علی مشرف و شیر آهنگر) که میدانند از اپورتونیزم ساماوسازمان رهائی حتی "خدا" هم نمیتواند دفاع کند، فقط به فحاشی ولات منشی میپردازند و خود را با تئوری بافی های احمقانه بیشتر از این مفتضح نمیسازند؛ اما افرادی مانند کبیر توخی و میرویس محمودی که بحدی کودن هستند که نه میدانند منطق طبیعت چیست و نه می فهمند که کدام حرف شان موافق و کدام مخالف آنست جز آنکه چند واژه را با ده برابر آن فحش و ناسزا ردیف سازند کار دیگری نمیتوانند.

این تبارز شیدای خصلت در هیئت دیگری است، هیئت شیدای خام و همزبان نا شده دو خط فکری خاینانه بورژوازی.

3- مظلوم نمائی

اپورتونیزست ها، و تسلیم طلبان چون با علم کار نمیکنند همیشه به تاکتیک های پوپولیستی متوسل میشوند. یک نمونه از این "دغلکاری پوپولیستی" جلب رقت و دلسوزی عوام است. در یکی از سخنرانی های گلبدین حکمتیار در سال 1992 که همین حالا هم در یوتیوب است، دیده میشود. این خاین به خلق و تاریخ کشور به تعدادی از پناهندگان افغانستانی در پاکستان میگوید "میگویند من "بد" هستم بسیار خوب، بگذار من "بد" باشم، اما خلق فلسطین چه گناهی کرده اند؟ مسلمانان دیگر دنیا چه جرمی را مرتکب شده اند که امریکا آنها را میکشد؟". این روشی است از اسلوب کاریک روباه که در آن طرف آن قساوت یک کفتار و یک لاشخوار وحشی قرار دارد. این قسی القلب آدمکش با توسل به مظلوم نمائی احساسات مردم را بر علیه آدمکشان بزرگتر به شور درمی آورد و خود و خلق فلسطین را یکسان قربانی سیاست های امپریالیست هانشان میدهد. در جامعه عقبمانده اینگونه برخورد به راحتی میتواند آدم هائی را که با "احساسات شان" قضاوت میکنند با منطق مادی و برهان علمی، به راحتی متقاعد سازد که "آری، این امریکادشمن اسلام است" در حالیکه اگر اندکی تعمق و رزندی بینند که نه آدمکشان امپریالیست، خلق های امریکای لاتین، افریقا و جنوب و جنوب شرق آسیا را که مسلمان هم نیستند به خاکستر سیاه نشانده اند.

نوع بدترین شیدای پوپولیستی را در وجود کبیر توخی می بینیم. او در تمام نوشته هایش آه و ناله سر میدهد که "زندان دیده"، "خلق و پرچم شکنجه اش کرده"، "مریض است"، "به سن بیشتر از 70 رسیده"، "پیرسالخورده ای است که وحدت جنبش را میخواد" و قس علیهذا. اینها همه و همه برای اینست که خوانندگان به او بگویند "آه این کبیر توخی چه مرد بزرگی (!) است و علیرغم این همه زجر و عذاب باز هم مبارزه میکند! این شیا دمحتاج توجه و محبت مانند عنکبوت زهری "بیوه سیاه Black Widow مونث یک نوع خاصی از عنکبوت زهری و کشنده (از طریق جلب توجه و محبت با حيله و تزویر به شکار اذهان میبر آید و مانند بیوه سیاه مونث زهرش در گام اول فعالیت قلب را هدف قرار میدهد و آنرا فلج میسازد.

مردم نمیدانند که همین کبیرتوخی همانقدر کوچک است که در زندان علیه رفیق سازمانی اش شهادت داد تازنده بماند. (خدایزو لالیه بی ننگی ته دی ساتنه) آنها خبر ندارند که همین موجودی که خود را آگاهانه بجای چارپایان قرار میدهد و دیگران را "شاه توت" فرض میکند از پول اندیوالی در زندان دزدی میکند. مردم نمیدانند که او وقتی در هندوستان بود داستان جعلی درست میکرد که "سازمان ملل باز هم کیس های پناهندگان متقاضی فلان کشور را باز کرده است". وبه این قسم پول افغانستانی های را که منتظر قبول شدن شان در اروپا و امریکا و استرالیا بودند بیه "بهانه" ترجمانی بالامیرفت. یکی از رفقای سازمانی خود او که اکنون در همان مملکتی بسر میبرد که او خود در آن بسر میبرد میگوید که "یک دفعه آوازه می افتاد که افغان هائیکه در کانادا درخواستی پناهندگی داده بودند قبول شده اند وبه سفارت کانادا مراجعه کنند. فردایش بازار کارتوخی صاحب گرم بود...". مردم خبر ندارند که همین "بزرگ مردانقلابی" به اندازه کوچک و اندک رنج و طفل خوی میباشد که حتی داماد خیاشنه اش را که او هم در زندان بوده به این "عیب" متهم میکند که "چرا از بادام هایش به او هم نمیداده است" و... قس علیهذا.

پایان قسمت اول

مأویست های افغانستان

2 سنبله 1392 مطابق 25 اگست 2013